

## معناشناسی مصدر مضاف و کاربرد آن در «تفسیر المیزان»

محمد عشایری منفرد\*

### چکیده

مصدری که به فاعلش اضافه شده باشد با گونه‌های دیگر مصدر، از نظر معناشناختی یکسان نیست. این نظریه را نخستین بار عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱ق) مطرح کرد؛ اما سکاکی (م ۶۲۶ق) - که در بخش سوم کتاب مفتاح‌العلوم ساختاربخشی به اندیشه‌های پراکنده عبدالقاهر جرجانی را بر عهده گرفته بود - از این نظریه او در مفتاح‌العلوم هیچ سخنی به میان نیاورد. شاید همین امر موجب شد متأخران نیز، که برای دسترسی به اندیشه‌های بلاغی پیشینیان به کتاب سکاکی مراجعه می‌کردند، با این نظریه آشنا نشوند. اما علامه طباطبائی با این نظریه عبدالقاهر جرجانی ناآشنا نبوده و در فهم آیات قرآن از آن بهره برده است. این مقاله ابتدا نظریه معناداری گونه‌های کاربرد مصدر را ریشه‌یابی کرده، سپس با کاربردشناسی این نظریه در تفسیر المیزان تلاش کرده است تا کاربری آن را در این کتاب نقد و بررسی کند.

**کلیدواژه‌ها:** مصدر مضاف، علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، عبدالقاهر جرجانی.

## مقدمه

شدن «علی» در این دو شیوه هیچ اهمیتی برایشان ندارد! به همین دلیل سکاکی در دیباچه بخش سوم *مفتاح العلوم* - با تعبیر نه چندان محترمانه‌ای - تصریح کرد سخنان اوساط الناس در دانش بلاغت بررسی نمی‌شود.<sup>(۱)</sup> اما متکلم بلیغ هر قدر بلیغ تر باشد، برای بیان منظور خود درگزینش ساختارهای زبانی دقت بیشتری به کار می‌برد؛ به گونه‌ای که اصلاً بلیغ بودن گویندگان را چیزی جز توانایی انتخاب ساختارهای فصیحی که با حال خطاب متناسب باشد، ندانسته‌اند.<sup>(۲)</sup>

نکته دیگر اینکه مقال و مقام همان دو چیزی هستند که وقتی در یک کلام بلیغ با هم متناسب می‌شوند از تناسب آنها با یکدیگر «معنای ثانوی»<sup>(۳)</sup> به وجود می‌آید. معنای ثانوی هم موضوع دانش بلاغت است.<sup>(۴)</sup>

بنابراین، بلیغ‌گویان کسانی هستند که در انتخاب یک شیوه از میان شیوه‌های همسو اولاً، دقت می‌کنند و گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که با حال و مقام تناسب بیشتری داشته باشد. ثانیاً، متناسب شدن کلام با مقام در سخن ایشان، منجر به دلالت کلامشان بر معانی ثانوی می‌شود.

دانش بلاغت در صدد آن است ظرفیت‌های معنایشناختی شیوه‌های مشابه را بررسی و تفاوت‌های آنها را چنان بیان کند که گویندگان بلیغ در هر مقام برای انتخاب ساختاری که با آن مقام متناسب باشد دچار مشکل نشوند. اما با این حال، شیوه‌های زیادی باقی مانده که هنوز معانی ثانوی آنها و تفاوت‌هایشان با شیوه‌های مشابه بررسی نشده است. یکی از این شیوه‌ها مصدر است. اینک چرا در بلاغت هفتصدساله ما از معنانشناسی گونه‌های مصدر غفلت شده و این غفلت چه آسیبی به متن فهمی مفسران و فقیهان و متکلمان ما زده، پرسشی است که در مجال دیگری باید بدان پرداخت. با چنین نگاه درجه دومی به دانش بلاغت، می‌توان رخنه‌های قابل توجه

در زبان عربی، مصدر از نظر موقعیت متنی‌اش، به چند شکل به کار می‌رود که برخی از آنها عبارت است از:

۱. مصدر صریحی که به فاعلش اضافه شده؛ مانند کلمه نقض در ﴿فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفِّرْتُمْ...﴾ (نساء: ۱۵۵).

۲. مصدر صریحی که به مفعولش اضافه شده؛ مانند کلمه ﴿إِخْرَاجُ أَهْلِهِ﴾ (بقره: ۲۱۷).

۳. مصدر صریحی که مضاف نبوده، اما از طریق حرف جر به فاعلش مقید شده باشد؛ مانند «هدی» در ﴿هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ﴾ (بقره: ۵).

۴. مصدر صریحی که مضاف نبوده، اما از طریق حرف جر به مفعولش مقید شده باشد؛ مانند «هدی» در ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۲).

۵. مصدر صریحی که مضاف نبوده و بدون قید هم به کار رفته باشد؛ مانند ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ﴾ (بقره: ۲۶۳).

۶. مصدر مؤول هم یکی دیگر از شگردهای استعمال مصدر است که خود بر اساس چیهستی ادات تأویل برنده‌اش، انواع گوناگونی دارد؛ برخی از این گونه‌ها عبارت است از:

الف. مصدر مؤول با حرف مصدری «أَنْ»؛ مانند ﴿أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۸۴).

ب. مصدر مؤول با حرف مصدری «أَنْ»؛ مانند ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۱۹۴).

ج. مصدر مؤول با حرف مصدری «لَوْ»؛ مانند ﴿وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ (ممتحنه: ۲).

متکلم غیربلیغ در واژه‌گزینی خود، دقت خاصی به کار نمی‌گیرد؛ چنان‌که - مثلاً - در بین متکلمان غیربلیغ فارسی زبان رایج است که خود می‌گویند: «چه علی خواجه چه خواجه علی!» این بدان معناست که مقدم شدن یا مؤخر

آن را دارد باید به او بگوییم: «أعجبنى قول منك»، یا «اعجبنى أن تقول حقاً» یا «أعجبنى أنك تقول حقاً».

در این دیدگاه، وقتی مصدری به معمولش (چه فاعلش، چه مفعولش و چه معمولی دیگر) اضافه می‌شود نشانه این است که آن حدث تحقق یافته، اما وقتی مصدری اضافه نشده (مثل قول منك) یا با حرف مصدری (أن یا أ) به کار رفته باشد نشانه چنین تحقق و وقوعی نیست.

قانونگذار در دستورات و تکالیف شرعی، مکلفان را به چیزی امر می‌کند که هنوز محقق نشده است و باید محقق شود. از این رو، در گزاره‌هایی هم که احکام شرعی را بیان می‌کند انتظار است مصدری که دال بر وقوع نیست به کار برود. جالب اینکه در آیاتی که درصدد بیان احکام شریعت یا دعوت به یک امر خاصی است. از چنین مصدرهایی استفاده شده است. علامه طباطبائی آیاتی مثل آیه خجسته ﴿أَمْرٌ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ﴾ (رعد: ۳۶) و ﴿الَّذِينَ تَعْبُدُونَ إِلَّا آيَاتَهُ﴾ (یوسف: ۴۰) و ﴿وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ (انعام: ۷۲) را به عنوان نمونه‌هایی ارائه کرده که در آنها امر تشریحی خداوند به مصدر مؤول، که دال بر تحقق نیست، تعلق گرفته است. علامه طباطبائی به صراحت می‌نویسد: مثلاً، در جمله ﴿وَأَنْ تَصُومُوا حَيْثُ لَكُمْ﴾ (بقره: ۱۸۴)، که مصدر مؤول به کار رفته، دلالت بر روزه انجام شده ندارد؛ اما در جمله ﴿إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ﴾ (یونس: ۲۹) که مصدر مضاف به کار رفته، بت‌ها در قیامت به پیروان خود می‌گویند: ما از عبادت‌های انجام شده‌ای که شما ادعا می‌کنید بی‌خبریم.<sup>(۵)</sup>

### بررسی دیدگاه علامه طباطبائی

اولین مشکل نظریه علامه طباطبائی این است که در برخی آیات قرآن با اینکه همه قرائین به وضوح نشان می‌دهد مصدر محقق نشده، اما باز هم به صورت مضاف به کار رفته است؛ مثلاً، در آیه کریمه ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ

دیگری را هم در این دانش پیدا و آسیب هریک از این رخنه‌ها به حوزه فهم متون دینی را جداگانه بررسی کرد.

حال با این پیش فرض، که مصدرها شیوه‌های گوناگونی هستند، این پرسش به وجود می‌آید که در یک کلام بلیغ، انتخاب هریک از گونه‌های مصدر دارای کدام معنای ثانوی است و با کدام مقتضای حال تناسب دارد؟ با اینکه مصدر را می‌توان از زاویه دلالت بر چندین معنای ثانوی متفاوت بررسی کرد، اما پرسش اصلی که این مقاله به آن می‌پردازد دلالت یا عدم دلالت مصدر بر وقوع حدث است. پرسش‌های فرعی که بر سر راه پاسخ دادن به این پرسش اصلی نمایان می‌شوند نیز عبارتند از اینکه: نخستین کسی که از وجود چنین معنایی برای مصدر سخن گفت که بود؟ کاربردی شدن این نظریه در تفسیر قرآن از چه زمانی روی داد؟

در مورد پیشینه موضوع با همه اهمیتی که دارد تاکنون به صورت متمرکز در کتاب یا مقاله‌ای بررسی نشده است. نوآوری این مقاله در این است که نظریه معناداری مصدر مضاف را که تفسیر المیزان از آن بهره فراوان برده، برای نخستین بار به چالش کشیده است.

### تفاوت مصدر مضاف با مصدر مؤول

در اندیشه علامه طباطبائی تفاوت معناشناختی مهمی که در بین مصدرهای گوناگون وجود دارد این است که برخی از آنها (مصدر مضاف) بر «وقوع و تحقق حدث» و برخی دیگر (مصدر غیر مضاف) بر «عدم وقوع حدث» دلالت می‌کند. بر این اساس، مثلاً - وقتی حق‌گویی تحقق یافته و از کسی سر زده و ما از حق‌گویی او شگفت زده شده‌ایم، باید مصدر را به فاعل یا مفعولش اضافه کنیم و به او بگوییم: «اعجبنى قولك الحق» یا «اعجبنى قول الحق». اما تا وقتی او سخن حق را نگفته است و صرفاً تصمیم گفتن

این شعر خطایی یافت شود، اما سرانجام دیدیم که در آن خطا راه یافته است. این خطا در اینجا روی داده که شاعر به جای تعبیر «ما حفظها الأشياء من عاداتها» که در آن حفظ به فاعلش اضافه شده است، باید می‌گفت: «ما حفظ الأشياء من عاداتها» و مصدر را به مفعولش اضافه و فاعلش را حذف می‌کرد؛ زیرا شاعر می‌خواهد هرگونه حفظی را از انگشتان ابویوب نفی کند و ادعا نماید که نگه داشتن اشیا اصلاً از او سر نزده و تحقق نیافته است، در حالی که اضافه شدن مصدر (حفظ) به فاعل نشانه آن است که حفظ تحقق یافته و واقع شده است.

نظیر این مصدرهای تحقق نیافته، که به فاعل اضافه نمی‌شود، این است که - مثلاً - به جای آنکه بگوییم: «لیس خروجی فی مثل هذا الوقت من عادتی» می‌گوییم: «لیس الخروج فی مثل هذا الوقت من عادتی»، یا به جای آنکه بگوییم: «لیس ذمی الناس من شأنی»، می‌گوییم: «لیس ذم الناس من شأنی».

درست است که در مصدر مؤول وقتی فعل به فاعلش اسناد می‌یابد و - مثلاً - گفته می‌شود: «ما من عاداتها أن تحفظ الأشياء» جمله به معنای عدم وقوع است، اما مصدر صریح را - از نظر دلالت بر وقوع و تحقق یا عدم دلالت بر آن - نمی‌توان با مصدر مؤول و فعل مقایسه کرد و گفت: پس مصدر هم وقتی به فاعلش اضافه می‌شود و گفته می‌شود: «ما من عاداتها حفظها الأشياء» دال بر عدم تحقق است؛ چراکه مصدر وقتی به فاعلش اضافه می‌شود نشانه وقوع و تحقق است. دلیل این ادعا هم آن است که - مثلاً - به جای آنکه بگوییم: «أمرتُ زیداً بخروج غداً» می‌گوییم: «أمرتُ زیداً بأن یخرج غداً»<sup>(۸)</sup>

عبدالقاهر جرجانی در اینجا به قاعده‌ای اشاره می‌کند که گزیده آن چنین است: مصدری که به فاعلش اضافه شده باشد حاکی از وقوع و تحقق است؛ اما مصدری که به

فَعَدُ حَانُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ ﴿۷۱﴾ (انفال: ۷۱) کاربرد «إن» شرطیه و فعل «پیردوا» نشانه آن است که این خیانت هنوز انجام نشده، ولی باز هم این معنا در قالب مصدری که به مفعولش اضافه شده (خیانتک) به کار رفته است. جالب اینکه خود علامه طباطبائی هم وقتی می‌خواهد آیه را معنا کند در تبیین جمله ﴿يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ﴾ از «أن» و مصدر مؤول استفاده می‌کند، و می‌نویسد:

إِنَّمَا قَالَ أَوْلَى: «خِيَانَتَكَ»، ثم قال: «حَانُوا اللّٰهَ» لَأَنَّهُمْ أَرَادُوا بِالْفِدْيَةِ أَنْ يَجْمَعُوا الشَّمْلَ ثَانِيًا، وَيَعُودُوا إِلَى مَحَارِبَتِهِ (ص). و أَمَّا خِيَانَتُهُمْ لِلّٰهَ مِنْ قَبْلِ فَهِيَ كَفْرُهُمْ وَ إِصْرَارُهُمْ عَلَى أَنْ يَطْفَنُوا نَوْرَ اللّٰهِ وَ كِيدَهُمْ وَ مَكْرَهُمْ.<sup>(۶)</sup>  
اگر علامه طباطبائی این نظریه را از خود ابداع کرده بود برای بررسی مشکل مزبور، سازوکار دیگری برمی‌گزیدیم؛ اما وقتی او خود چند بار در تفسیر المیزان تصریح می‌کند که این نظریه را از عبدالقاهر جرجانی برگرفته است<sup>(۷)</sup> باید ابتدا به ریشه‌یابی ادعای او و سپس به نقد و بررسی آن پرداخت.

### معناشناسی مصدر مضاف

متنبی در قصیده‌ای که در مدح ابی‌ایوب احمد بن عمران سروده، در اشاره از بخشندگی او می‌گوید:  
عجبا له حفظ العنان بأنمّل!

ما حفظها الأشياء من عاداتها  
چقدر شگفت است که افسار (مرکبش) را با انگشت حفظ می‌کند! [زیرا] حفظ کردن اشیا عادت انگشتان او نیست.  
عبدالقاهر جرجانی در فرجام کتاب **دلائل الاعجاز**، در فصلی که به بررسی نقد و تحلیل شعر اختصاصش داده، درباره همین بیت متنبی نوشته است:

روزگاری بلندی سپری شده بود و ما هیچ اشکالی به این شعر نداشتیم و حتی احتمالش را هم نمی‌دادیم که در

است: مصدر مضاف فقط در جمله‌هایی بر وقوع و تحقق دلالت می‌کند که زمانشان ماضی باشد. به همین دلیل، در جملاتی مانند «لا قَدَّرَ لَكَ عِنْدِي لَوْلَا فِعْلُكَ الْكَذَائِي» مصدری مانند «فعلک» حتی اگر به فاعلش هم اضافه شده باشد، چون زمان جمله ماضی نیست نمی‌توان آن را دال بر وقوع و تحقق دانست.<sup>(۹)</sup>

اگر برای درک صحت این نکته که مفسر معاصر جناب علامه طباطبائی درباره سخن جرجانی گفته است، به قرآن کریم مراجعه کنیم مصادری را می‌یابیم که به فاعلشان اضافه شده است؛ اما با این حال، چون زمانشان آینده است دال بر تحقق و وقوع نیست؛ مانند:

۱. ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي  
وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ (طه: ۲۸-۲۵)

در اینجا با اینکه «قول» مصدر مضاف به فاعل است، اما به معنای قولی است که هنوز واقع نشده؛ زیرا حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام - در زمانی که این دعا را می‌کرد - هنوز قولی سر نزده بود که بنی اسرائیل آن را بفهمند یا نفهمند!

۲. ﴿ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (انعام: ۶۰) در اینجا نیز «مرجع» مصدری میمی است که به فاعلش اضافه شده، ولی باز هم به معنای بازگشتی است که هنوز انجام نشده، بلکه در آینده انجام خواهد شد؛<sup>(۱۰)</sup> زیرا مراد از این بازگشت، بازگشت اخروی در قیامت است.

این دو مصدر زمانشان آینده است و هنوز تحقق نیافته و با این حال، به فاعل اضافه شده است و از این رو، می‌تواند تأییدکننده سخن این مفسر معاصر باشد. با وجود این، همراهی با این مفسر دشوار است؛ چراکه در این آیات اگرچه زمان جمله ماضی نیست، ولی باز هم «مصدر مضاف به فاعل» می‌تواند نشانه تحقق و وقوع در زمان آینده باشد؛ مثلاً، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام با تعبیر «قولی» از قول خودش که در آینده تحقق خواهد یافت، سخن

مفعولش اضافه شده باشد و مصدری که با «أن» ناصبه ساخته شده باشد هیچ کدام دال بر وقوع نیست.

سخنی که در کتاب خود جرجانی یافته شد با آنچه علامه طباطبائی از وی نقل می‌کند چند تفاوت دارد:

۱. در نقل علامه طباطبائی از کتاب **دلائل الاعجاز**، مصدری که به مفعولش اضافه شده، مثل مصدری که به فاعلش اضافه شده باشد به معنای وقوع و تحقق انگاشته شده است؛ اما جرجانی چنین مصدری را که به مفعولش اضافه شده باشد به معنای وقوع نمی‌داند.

۲. از سوی دیگر، جستار انجام شده در کتاب **دلائل الاعجاز** نشان می‌دهد جرجانی از مصدری که قطع از اضافه شده باشد (ضرب منک) و مصدر مؤولی که به وسیله «أن» و اسم و خبرش ساخته شده باشد هیچ سخنی به میان نیاورده است؛ در حالی که علامه طباطبائی مصدر غیر مضاف و مصدر مؤولی را که با «أن» ساخته می‌شود نیز به معنای تحقق ندانسته و این ادعا را هم به جرجانی نسبت داده است!

بنابراین، «مصدر مضاف به مفعول» که در آیه ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَابَتِكَ فَقَدْ حَاثُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ﴾ (انفال: ۷۱) به کار رفته و به معنای عدم تحقق است اگرچه با دیدگاهی که علامه طباطبائی از عبدالقاهر جرجانی نقل می‌کند ناسازگار است، اما با آنچه خود جرجانی در **دلائل الاعجاز** آورده ناسازگار نیست؛ چراکه جرجانی خود در **دلائل الاعجاز** به روشنی بیان کرده است که اضافه مصدر به مفعولش دال بر وقوع نیست. در اینجا هم «خیانت» مصدر تحقق نیافته‌ای است که به مفعولش اضافه شده.

یکی از مفسران معاصر در بررسی یکی از آیات قرآن، سخنی را که جرجانی و علامه طباطبائی درباره مصدر مضاف بیان کرده‌اند به صورت مقید پذیرفته. وی معتقد

می‌گوید و خداوند برای آنکه انسان‌ها را از هول قیامت بترساند با کلمه «مرجعکم» از بازگشتی سخن می‌گوید که واقع خواهد شد.<sup>(۱۱)</sup>

نظریه دلالت مصدر مضاف بر تحقق و وقوع فقط نظریه جرجانی و علامه طباطبائی نیست. ابن‌عاشور، مفسر برجسته قرن چهاردهم نیز در شرح یکی از آیات قرآن، مصدری را که به فاعلش اضافه شده باشد - حتی اگر در زمان آینده باشد - به معنای تحقق و وقوع دانسته است. وی در تفسیر آیه خجسته ﴿يَوْمَئِذٍ لَّا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾ (روم: ۵۷) که مربوط به قیامت و زمانش هم آینده است، از تعبیر «معذرتهم» دریافته که اعتذار دوزخیان تحقق و وقوع پیدا می‌کند. طرفه آنکه وقتی این مصدر را به معنای وقوع و تحقق دانسته، به مشکلی دچار شده است که باید آن را به نحوی حل کند، ولی باز هم دست از نظریه معناداری مصدر مضاف نکشیده است.

مشکل ابن‌عاشور این است که در آیه سی و ششم سوره «مرسلات» به صراحت آمده است: به اهل دوزخ اصلاً اجازه عذرخواهی داده نمی‌شود تا عذرخواهی کنند: ﴿وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾. با این حال، اگر در تعبیر «معذرتهم» مصدر مضاف به معنای وقوع و تحقق باشد دو آیه سر از تعارض درمی‌آورد.

ابن‌عاشور با اینکه می‌توانست با رد «دلالت مصدر مضاف بر تحقق و وقوع» (یا مقید کردن آن به مصدری که زمانشان ماضی باشد) به راحتی این دو آیه را از ناسازگاری خارج کند، اما به خاطر پافشاری بر این نظریه، ناچار شده است سازوکار دیگری برای برون‌رفت از این ناسازگاری بیابد. وی می‌نویسد: «اضافه شدن معذرت به این ضمیر، نشانه آن است که معذرت‌خواهی آنان محقق شده... و این امر هیچ منافاتی با آن سخن خداوند ﴿وَلَا

يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾ - که به صراحت به معنای نفی وقوع عذرخواهی است - ندارد؛ زیرا اعتداری که در آیه سی و ششم «مرسلات» نفی شده اعتداری مجاز و سودمند است، و اعتداری که در جمله ﴿يَوْمَئِذٍ لَّا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ﴾ اثبات شده اعتذار بی‌اجازه و غیرمفید است.<sup>(۱۲)</sup> هرچند ریشه‌یابی نظریه «معناداری مصدر مضاف» نشان می‌دهد که علامه طباطبائی در نقل سخن عبدالقاهر جرجانی به حافظه درخشان خود اعتماد کرده و از این رو، از دقت شایسته برخوردار نبوده است، اما با این حال، یک برجستگی مهم در شخصیت پرتلاش و جست‌وجوگر علامه طباطبائی وجود دارد که اهل انصاف نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند؛ بررسی تفاسیر فریقین نشان می‌دهد با اینکه از عصر عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱ق) تا روزگار علامه طباطبائی هزاره‌ای سپری شده و در این مدت پرماجرایی تفسیری دیدگاه‌های ادبی و زبانی بسیاری درباره مسائل زبانی قرآن مطرح و گاه همان دیدگاه‌ها به صورت بیهوده یا کم‌فایده‌ای تکرار شده، اما پیش از علامه طباطبائی این سخن جرجانی به صورت جدی در دانش تفسیر مطرح نشده است. تنها مفسری که پیش از علامه طباطبائی از این نظریه به صورت محدود سخن گفته ابن‌عاشور است که وی هم تنها یک بار از این نظریه استفاده تفسیری کرده است. اما علامه طباطبائی - چنان‌که در ادامه خواهد آمد - از این نظریه معناساختی در جای جای تفسیر خود بهره برده است.

#### معناسناسی مصدر مؤول با «أن» ناصبه

درباره «دلالت نکردن آن ناصبه بر وقوع» نیز باید گفت: نظریه‌ای که جرجانی درباره دلالت «أن» ناصبه بر عدم وقوع ارائه کرد، و علامه طباطبائی نیز از آن جانب‌داری نموده، سخن قابل قبولی است. برای روشن‌تر شدن این

## کاربردشناسی نظریه «معناداری مصدر مضاف»

## در تفسیر المیزان

عَلَّامَه طِبَابِئِيٍّ از این نظریه بارها برای نقد دیدگاه‌های دیگر مفسران یا اثبات برداشت‌های تفسیری خود، استفاده کرده است.<sup>(۱۶)</sup> در ادامه مقاله خواهد آمد که ایشان در کاربست این نظریه بی‌خطا هم نبوده است! در ادامه، نخست به دو نمونه از کاربست‌های صحیح این نظریه در فرایند فعل تفسیری عَلَّامَه طِبَابِئِيٍّ اشاره می‌شود و سپس به کاربستی ناروا از این نظریه، که موجب خطای عَلَّامَه طِبَابِئِيٍّ و یکی از شاگردانش شده است، اشاره می‌شود:

۱. ﴿وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدثر: ۴۶-۴۸) برخی از مخالفان نظریه «شفاعت» گفته‌اند: حتی اگر بپذیریم که عقل امکان شفاعت را اثبات می‌کند باز هم وقوع شفاعت به وسیله آیات قرآن قابل اثبات نیست. عَلَّامَه طِبَابِئِيٍّ به این اشکال پاسخ‌های گوناگونی داده است. در یکی از این پاسخ‌ها، با تکیه بر نظریه معناداری مصدر مضاف نوشته است: فرق است بین اینکه گوینده‌ای بگوید: «فلا تنفعهم الشفاعة» یا بگوید: «فلا تنفعهم شفاعۃ الشافعیین»؛ چراکه در جمله دوم، مصدر مضاف دال بر این است که شفاعت در خارج محقق می‌شود (اگرچه شفاعت محقق شده برای برخی گنه‌کاران مفید واقع نمی‌شود)، اما در جمله نخست مصدر غیرمضاف دلالتی بر وقوع شفاعت ندارد.<sup>(۱۷)</sup>

۲. ﴿قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾ (فرقان: ۷۷) ابهام موجود در واژه «دُعَاؤُكُمْ» موجب راه‌یابی سه احتمال<sup>(۱۸)</sup> به معنای آیه شده است. بر اساس یکی از این احتمالات، معنای آیه چنین است: [به مشرکان بگو] اگر دعا و عبادت‌تان نبود هیچ ارزشی در نزد خدا نداشتید. در این احتمال - که بی‌طرفدار هم نیست -<sup>(۱۹)</sup> تعبیر «دُعَاؤُكُمْ» مصدری است که به

سخن جرجانی باید گفت: نحویان اگرچه درباره معناشناسی اقسام مصدر بحثی نکرده‌اند، اما درباره «أن مصدری» سخنی دارند که نظریه جرجانی و عَلَّامَه طِبَابِئِيٍّ را تأیید می‌کند. نحویان می‌گویند: «أن» مصدری - اگر در آغاز جمله نباشد - پس از واژه‌هایی که معنای شک و امید دارند قرار می‌گیرد.<sup>(۱۳)</sup> لازمه این سخن نحویان آن است که اگر مصدری از «أن» و فعل مضارع ساخته شده باشد دارای معنای وقوع و تحقق نیست؛ زیرا اموری مثل رجا و شک از مفاهیمی هستند که متعلقشان هنوز تحقق نیافته است. این سخن حقیقتی است که برخی نحویان<sup>(۱۴)</sup> دیگر با صراحت بیشتری آن را بیان کرده‌اند. یکی از پژوهشگران نحوی معاصر نیز معناشناسی مصدری را که با «أن» مصدری ساخته می‌شود در چهار ساحت واکاوی کرده که عبارت است از:

۱. زمان روی دادن فعل در مصدری مانند «أعجبني أن تقوم» معلوم است (آینده)؛ اما در مصدر صریحی مانند «اعجبني قيامك» معلوم نیست.

۲. در «أعجبني أكلك» ممکن است منظور از اکل‌ی که ایجاد شگفتی کرده خود اکل نباشد، بلکه اوصاف یا لوازم اکل باشد؛ یعنی عامل شگفتی اوصافی مانند کندی، تندی، قلت یا کثرت اکل باشد؛ اما در «أعجبني أن تأكل» عامل شگفتی خود اکل است.

۳. در جمله «ظهر أن يسافر إبراهيم» وقوع سفر ممکن است؛ اما در «ظهر سفر إبراهيم» به برخی از ذهن‌ها تبادر می‌کند که سفرش حتماً روی داده است.<sup>(۱۵)</sup>

معنای سوم، که محقق مزبور برای مصدر مؤول برشمرده همان معنایی است که عبدالقاهر جرجانی نیز از آن یاد کرده و عَلَّامَه طِبَابِئِيٍّ در تفسیر المیزان از آن بهره برده است.

گفته شد که علامه طباطبائی با تکیه بر نقل قولی از عبدالقاهر جرجانی، اضافه یک مصدر به معمولش (چه فاعل و چه مفعول) را نشانه‌ای از تحقق و وقوع آن فعل می‌داند. بر اساس دیدگاه ایشان، اضافه شدن «فعل» به «خیرات» نشان می‌دهد که مفهوم «فعل الخیرات» تحقق یافته است.

از دیگر سوی می‌دانیم که یک قانونگذار در بیان قانون، نمی‌تواند حکم را بر فعلی که انجام گرفته حمل کند و به ناچار، باید از مصادری که دال بر عدم تحقق است استفاده کند. با این حال، درباره آیه مزبور، این پرسش مطرح می‌شود که چرا تعبیر «أوحینا» که از قانون‌های خداوندی سخن به میان آورده است، باید به مصدری تعلق بگیرد که دال بر وقوع و تحقق خارجی است؟!

همین مشکل علامه طباطبائی را وادار کرده است تا کلمه «أوحینا» را در آیه مزبور به معنای وحی تشریحی نداند و آن را بر وحی تسدیدیه حمل کند؛<sup>(۲۴)</sup> چراکه وحی در اینجا به فعل انجام شده تعلق گرفته است. وحی که می‌تواند به فعل واقع شده تعلق بگیرد وحی تشریحی نیست، بلکه وحی تسدیدیه است؛ زیرا در وحی تسدیدیه خداوند اولیای خود را در همان زمانی که کارهایشان را انجام می‌دهند هدایت می‌کند. علامه طباطبائی به این یافته تفسیری خود چنان اعتماد دارد که در جای دیگری از تفسیر المیزان با تصریح به اینکه مصدر مضاف به معنای تحقق و وقوع است، از همین برداشت تفسیری خود یاد کرده است.<sup>(۲۵)</sup>

آیت‌الله جوادی آملی نیز در تفسیر تسنیم همین اضافه را دو مرتبه به معنای تحقق و وقوع انگاشته<sup>(۲۶)</sup> و پس از آنکه وحی تشریحی را امر به یک حکم یا یک عمل، و وحی تسدیدیه را وحی به خود فعل معنا کرده، در تبیین معنای «وحی تسدیدیه» آورده است:

فاعلش (مشرکان) اضافه شده است. بر اساس نظریه «معناداری مصدر مضاف» این احتمال بدان معناست که مشرکان اولاً، دعا و عبادت داشته‌اند. ثانیاً، دعا و عبادتشان مفید واقع شده و موجب التفات خداوند به آنان شده است! علامه طباطبائی این احتمال را با چند اشکال مواجه کرده است. یکی از آنها این است که اضافه شدن مصدری به فاعلش نشانه وقوع و تحقق مضمون خودش باشد، در حالی که از مشرکان هیچ دعا و پرستشی سر نمی‌زند تا دعایشان به صورت «مصدر مضاف به فاعل» بیان شود. پس اگر معنای آیه دعا و پرستش مشرکان بود باید تعبیر «لولا أن تدعوه» و امثال آن به کار می‌رفت، نه تعبیر «دعائکم» که مصدر مضاف به فاعل است.

یکی از مفسران معاصر در جانب‌داری از آن احتمال، سخن علامه طباطبائی را نقد کرده است. در قسمتی از این نقد، که به مبحث مصدر مضاف مرتبط است، آمده: «مصدر مضاف به فاعل» همیشه به معنای وقوع و تحقق نیست، بلکه فقط وقتی زمان جمله ماضی باشد چنین دلالتی وجود دارد؛ اما در مواردی مثل این آیه که جمله فقط مشروط بودن مفهومی به مفهومی دیگر را بیان می‌کند، چنین دلالتی وجود ندارد.<sup>(۲۰)</sup> پیش از این، در بررسی این دیدگاه، با ارائه نمونه‌هایی از قرآن کریم معلوم شد مصدرهایی مانند «قولی»<sup>(۲۱)</sup> و «مرجعکم»<sup>(۲۲)</sup> با اینکه زمانشان آینده است، اما بر وقوع و تحقق دلالت می‌کنند. از این رو، حصرگرایی مفسر مزبور قابل قبول نیست.

### خطای تفسیری

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (انبیاء: ۷۳)<sup>(۲۳)</sup> در تعبیر «فعل الخیرات» کلمه «فعل» مصدری است که به معمولش اضافه شده. پیش از این،



### نتیجه‌گیری

۱. دربارهٔ معناداری مصدر مضاف، در بین ارباب ادب نظریات متفاوتی وجود دارد. عبدالقاهر جرجانی مصدری را که به فاعلش اضافه شده باشد حاکی از یک حدث انجام شده می‌داند؛ اما مصدری را که به مفعول‌به اضافه شده باشد - مانند مصدری که از «أن» ناصبه ساخته می‌شود - به معنای عدم وقوع می‌داند.

۲. علامه طباطبائی نخستین کسی است که نظریهٔ معناداری مصدر مضاف را به صورت جدی در دانش تفسیر مطرح کرده است. اگرچه - شاید به خاطر اعتماد به قوت حافظهٔ خود - در نقل سخن جرجانی از دقت بایسته برخوردار نبوده است.

۳. نظریهٔ عبدالقاهر جرجانی و علامه طباطبائی که مصدر مضاف به فاعل را دال بر تحقق و صدور می‌داند به صورت مطلق مورد پذیرش علامه فضل‌الله قرار نگرفته است. وی معتقد است: مصدر مضاف زمانی بر تحقق و وقوع دلالت می‌کند که زمانش ماضی باشد. اما این تقيید تقيید قابل قبولی نیست.

... گاه بدین‌گونه است که خدای سبحان با ایجاد شوق و کشش در اولیای خود، آنان را به عملی تشویق می‌کند. انسان در این حال، احساس می‌کند که خداوند یا فرشتگان انجام کاری را به او فرمان می‌دهند. در وحی به خود فعل، که وحی تسدید است، امر و تشویق به فعل چنان است که گویا آن کار واقع شده و تحقق یافته است؛ چنان‌که در جمله ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾، مصدر مضاف نشانهٔ تحقق فعل بوده، آیهٔ مزبور بدین معناست که «ما به آن ائمه انجام دادن همه کارهای نیک را وحی کردیم»، نه اینکه به آنان فرمان دادیم که آنها را انجام دهند. (۲۷)

### نقد و بررسی

علامه طباطبائی برای برون‌رفت از این مشکل، که وحی تشریعی به مصدری که انجام شده و تحقق یافته (فعل الخیرات) تعلق نمی‌گیرد، کلمهٔ «أوحینا» را بر مفهوم وحی تسدید حمل کرده است. با توجه به اینکه «فِعْلُ الْخَيْرَاتِ» مصدر مضاف به مفعول است و جرجانی هم فقط مصادر مضاف به فاعل را دال بر تحقق و وقوع می‌داند، اصلاً در این آیه «فعل الخیرات» به معنای وقوع و تحقق نبوده است تا بر سر راه تعلق وحی قانونی (تشریحی) به «فعل الخیرات» مشکلی به وجود بیاید.

بنابراین، علامه طباطبائی در حل مشکلی کوشیده که اصلاً وجود نداشته است! آیت‌الله جوادی آملی هم اگر مانند علامه طباطبائی برای برون‌رفت از همین مشکل، آیه را بر وحی تسدید حمل کرده باشد - که ظاهراً چنین است - برداشت ایشان نیز به همین اشکال مبتلاست. بنابراین، درست است که وحی تسدید گونهٔ قابل قبولی از وحی است، اما برای حمل کردن این آیه بر وحی تسدید، نمی‌توان از نظریهٔ مصدر مضاف استفاده کرد.

- ..... پی نوشت ها
- ۱- ر.ک: ابویعقوب سکاکی، *مفتاح العلوم*، ص ۱۶۱.
- ۲- ر.ک: سعدالدین تفتازانی، *المختصر*، ج ۱، ص ۲۸-۲۷.
- ۳- برای آشنایی بیشتر با معانی ثانویه، ر.ک: احمد هاشمی، *جواهر البلاغة*، ص ۳۹؛ محمدبن عبدالرحمان قزوینی، *شروح التلخیص*، ج ۱، ص ۶۷؛ عبدالحکیم السیالکوتی، *حاشیه السیالکوتی علی کتاب المطول*، ص ۴۱.
- ۴- ر.ک: احمد هاشمی، همان، ص ۳۹.
- ۵- ر.ک: سید محمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۴، ص ۳۰۵.
- ۶- همان، ج ۹، ص ۱۳۷.
- ۷- ر.ک: همان، ج ۱۴، ص ۳۰۵، ذیل آیه ۷۳ انبیاء.
- ۸- عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی، *دلائل الإعجاز*، ص ۳۶۰-۳۶۱.
- ۹- ر.ک: سید محمدحسین فضل الله، *تفسیر من وحی القرآن*، ج ۱۷، ص ۸۴.
- ۱۰- همان، ج ۱۱، ص ۲۶۷.
- ۱۱- در بحث معناشناسی مصدر مضاف، شهید ثانی نظریه دیگری دارد؛ وی با اشاره به نقلی از ابوحنبل به نظری مخالف با اندیشه جرجانی و علامه طباطبائی متمایل می شود و می نویسد: «و ذکر فی الارتشاف أن النحاة فرقوا بین "انطلاقک" مثلاً و بین "أنک منطلق" بأن المصدر لا دلیل فيه علی الوقوع من فاعل معین و التحقق، و "أن" یدل علیهما، و العرف یدل علی ذلك.» (ر.ک: زین الدین بن علی عاملی (شهید ثانی)، *تمهید القواعد*، ص ۳۶۹ (باب السادس، قاعدة ۱۲۰).
- ۱۲- محمدبن طاهر ابن عاشور، *التحریر و التنویر*، ج ۲۱، ص ۸۳.
- ۱۳- ر.ک: عباس حسن، *النحو الوافی*، ج ۴، ص ۲۶۵.
- ۱۴- ر.ک: محمدبن علی صبان، *حاشیه الصبان علی شرح الاشمونی علی الفیه ابن مالک*، قم، زاهدی، بی تا.
- ۱۵- طباطبائی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- ۱۶- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- ۱۷- عاملی، زین الدین بن علی، *تمهید القواعد*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- ۱۸- فضل الله، سید محمدحسین، *تفسیر من وحی القرآن*، ج دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.
- ۱۹- قزوینی، محمدبن عبدالرحمان، *شروح التلخیص*، بیروت، دارالارشاد الاسلامی، بی تا.
- ۲۰- هاشمی، احمد، *جواهر البلاغة*، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۰ق.
- ۲۱- طه: ۲۸.
- ۲۲- انعام: ۶۰.
- ۲۳- آیات پیشین از این قرارند: انبیاء: ۶۹-۷۲.
- ۲۴- ر.ک: سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۴، ص ۳۰۵، ذیل آیه ۷۳ سورة انبیاء.

## منابع

- ابن عاشور، محمدبن طاهر، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاريخ، ۱۴۲۰ق.
- السیالکوتی، عبدالحکیم، *حاشیه السیالکوتی علی کتاب المطول*، قم، منشورات الرضی، بی تا.
- تفتازانی، سعدالدین، *المختصر*، قم، منشورات دارالحکمة، بی تا.
- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، *دلائل الإعجاز*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۱م.
- جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم*، قم، اسراء، ۱۳۸۷.
- حسن، عباس، *النحو الوافی*، ط. الثالثة، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۶م.
- حقی بروسوی، اسماعیل، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- سکاکی ابویعقوب، *مفتاح العلوم*، ج دوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.
- صبان، محمدبن علی، *حاشیه الصبان علی شرح الاشمونی علی الفیه ابن مالک*، قم، زاهدی، بی تا.
- طباطبائی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- عاملی، زین الدین بن علی، *تمهید القواعد*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- فضل الله، سید محمدحسین، *تفسیر من وحی القرآن*، ج دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.
- قزوینی، محمدبن عبدالرحمان، *شروح التلخیص*، بیروت، دارالارشاد الاسلامی، بی تا.
- هاشمی، احمد، *جواهر البلاغة*، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۰ق.